



## مصادیق نابرابری اجتماعی در شعر نزاری

علی رضا اسلام<sup>۱</sup>

### چکیده

از آن جا که هیچ گاه ادبیات از جامعه جدا نیست، با دقت در معنا و مفهوم و فضای فکری حاکم بر شعر می توان ساختارها و روابط اجتماعی حاکم بر دوره خلق آن اثر و نیز نابرابری های موجود در جامعه آن زمان را که در حیطه دانش جامعه شناسی است، دریافت نمود. اشعار نزاری، بیانگر آن است که حکیم همه ی شرایط لازم را به عنوان ناظری آگاه و متفکر داشته است. دیوان نزاری اثر برجسته قرن هفتم هجری، از جمله آثاری است که به خوبی و روشنی توانسته است، طبقات اجتماعی، نابرابری ها و مفاهیمی دیگر در این حوزه را بازتاب دهد. این انعکاس، البته بر آمده از نگاه دقیق و بیان رسای نزاری است. اما اینکه وی از این شرایط چگونه بهره برداری نموده و چه دریافتی از آن ها داشته و آنها را چگونه در شعر خود بازتاب داده، در این مقاله بررسی شده است.

**کلیدواژه:** نزاری، دیوان نزاری، نابرابری اجتماعی، تحلیل جامعه شناختی

### مقدمه

دیوان نزاری اثری ارزشمند از نیمه دوم قرن هفتم است که به خوبی مباحث اجتماعی عصر خود را نمایان می سازد، از این رو کاملاً برای بررسی و تحلیل های جامعه شناختی مناسب است. بسیاری از غزلیات نزاری، بازتاب شرایط و اوضاع اجتماعی است و نگاه منتقدانه ی حکیمی آگاه از اجتماع را نمایان می سازد. او بسیار زودتر از حافظ با ریاکاری و تعصب محتسبانه جنگید و به این دلیل بسیاری از موقعیت های اجتماعی را از دست داد زیرا نمی توانست از کنار ظلم و نابرابری اجتماعی آسان عبور کند. اندیشه های حکیم نزاری و برداشت وی از زمانه اش را باید در متن مسائل اجتماعی ایران پس از حمله ی مغول تحلیل نمود. ولایت قهستان، هرچند در بدو حمله ی مغولان مورد تاخت و تاز قرار نگرفت، در سال ۶۵۱ (؟) با حمله ی هلاکو جهت سرکوب اسماعیلیان این دیار سرانجام از تیغ اخلاف چنگیز بی نصیب نماند. با این حال، نباید در آرامش پیش از طوفان آن حمله به این ولایت اغراق کرد، زیرا از یک سوتهاجم ویرانگر به ولایات دیگر ایران تأثیر شوم خود را بر ولایات رسته از آن به شکلی گذارده بود و ازسوی دیگر از شاعری چون حکیم نزاری انتظار می رود که هم به

۱. استادیار جامعه شناسی دانشگاه بیرجند



عنوان فردی از طبقات بالای اجتماع و هم در مقام وجدان آگاه جامعه از مصایب دیگر هموطنان خود در سایر ولایات آگاه بوده و به آسایش نامطمئن و گذرای موجود دل نبندد.

پیامدهای حمله ی مغول فاجعه بارتر از سخن آن ظریف بخارایی است که گفته بود: «آمدند و زدند و کشتند و سوختند و رفتند». اگرچه کشتار نفوس از زن و مرد و کودک و پیر و جوان و علما و شاعران و نیز غارت و چپاول و تخریب به جای خود مصیبتی است بزرگ، بااین حال شاید در مقابل پیامدهای اجتماعی و فرهنگی ای که به شکلی جبران ناپذیر و پایدار همچون زخمی بر پیکر جامعه ی ایرانی باقی ماند و به عنوان عاملی مؤثر در انحطاط جامعه ی ایرانی نقش مهمی ایفا نمود چندان به حساب نیاید.

اینها همگی را باید در کنار این واقعیت نهاد که «منطقه قهستان مرکز جدال ها ی پی در پی ترکان و مغلان با اسماعیلیان» بود (صفا، ۱۳۷۱: ۱۰۸) و حکیم نزاری نیز به واسطه ی اسماعیلی بودن، خواه ناخواه، در متن این جدال ها قرار میگرفت. اهمیت این جدالها و کشاکش ها در ذهن و ضمیر ایرانیان و از جمله شاعر قهستان به حدی بود که حتا شاید بتوان گفت «توسل جمعی از اندیشه مندان و شاعران و مبارزان و تیغ زنان و سران غیرتمند ما به ذیل قدرت فاطمیان تکاپوی مصلحت آمیز و جست و جوی پناهگاه هیست در مقابل هجوم ترکان و عربان و خلیفگان بغداد [و بعدها مغولان]» (همان: ۴۷). این گرایش سبب میشد تا حکیم نزاری قهستانی نیز همچون حکیم ناصر خسرو قبادیانی «ظلم ستیزی و حمایت از مظلوم را» پیشه ی خویش ساخته و «جدال جویی و ایثار مقام و جاه و مال و جان بر سر عقیدت» و مردم دوستی و آشتی ناپذیری با قدرتهای ستمگر را در آثار خود انعکاس بخشد (همان: ۳۰۷).

از پژوهش هایی که در آن تا حدودی به بررسی نابرابری های اجتماعی در آثار ادبی پرداخته شده است، می توان به مقاله ای به عنوان «آسیب شناسی عصر غزنوی و سلجوقی از خلال آثار ناصر خسرو و سنایی» از کبری نودهی اشاره کرد. نویسنده ی مقاله با بررسی آثار ناصر خسرو و سنایی به ریاکاری و فساد جامعه ی آن روز اشاره می کند؛ به اعتقاد نویسنده، ناصر خسرو و سنایی در اشعار خود، به انتقاد از ناراستی ها و ناروا کاری های سطوح اجتماعی دست زدند که قابل بررسی و تحلیل اجتماعی است.

اکبر مجد الدین نیز در مقاله «انعکاس نا برابری های اجتماعی در اشعار پروین اعتصامی» به بررسی اوضاع و احوال مردم در برابر ظالمان و حکام ستمگر پرداخته است. اما درباره نابرابری اجتماعی در شعر نزاری تا کنون مقاله ای به نگارش در نیامده است.

### تعریف نابرابری اجتماعی



نابرابری واقعیت دردناکی است که کم و بیش در جوامع دیده می شود و متفکران جامعه شناس را به فکر واداشته است و آن را چنین تعریف می کنند. « نابرابری میزانی است که بعضی از گروه ها یا افراد در جامعه، مقادیری متفاوت را از آن چه که در جامعه ارزشمند است، دریافت می دارند» (مساواتی، ۱۳۷۲: ۱۴۴)

جوئل در زمینه نابرابری اجتماعی به سه بعد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اشاره می کند و می گوید:

« ما در سه حوزه یا عرصه در جامعه نابرابریم؛ عرصه اجتماعی، عرصه سیاسی و عرصه اقتصادی که ما می توانیم این را به طبقه (عرصه اقتصادی)، نژاد، شغل، تحصیلات، جنسیت و عضویت گروه قومی (عرصه اجتماعی) و موقعیت سیاسی (عرصه سیاسی) ترجمه کنیم.» (جوئل، ۱۳۸۹: ۱۰۲)

عواملی که نابرابری را موجب می شوند و حتی دوام آنرا تثبیت می کنند، به گونه ای که برخی مردم در درون خود آن را با تمام وجود می پذیرند و بدون هیچ اعتراضی حقوق خود را فراموش می کنند. علاوه بر افراد زورمدار و قدرت طلب، فرهنگ و اجتماع پرورنده نیز می باشد. و نقش ثروتمندان در نهادینه شدن نابرابری به شکل فرهنگی انکار ناپذیر است؛ مارکس معتقد است، ثروتمندان علاوه بر تولید مادی و نظارت بر آن بخش، بر تولید فرهنگ جامعه نیز نقش اساسی دارند. (همان: ۱۲۷)

### ایات شاهد نابرابری های اجتماعی

دیوان نزاری، علاوه بر غزلیات عاشقانه و بعد غنایی، عرصه ای است برای نمایش ظلم ظالمان و اعتراض به سکوت مظلومان در قرن هفتم. گویی شاعر پس از تجربه ی اجتماع و افزایش آگاهی و شناخت از جامعه اندک اندک به سراغ مفاهیم سیاسی، اجتماعی رو می آورد و اجتماع عرصه ای دیگر برای عرضه ی شعر می شود. مصادیق بی عدالتی و نابرابری در فسق و فجور حاکمان و فرادستان، افزایش ریاکاری و نیز رباخواری و سو استفاده مالی و مصادره نا حق اموال مظلوم در شعر نزاری نمایان است:

### بروز نابرابری اقتصادی در هنگام قحطی

غزل زیر مربوط به زمانی است که در قهستان در نتیجه ی هجوم ملخ از خراسان قحطی نان و گندم شده و گندم و نان نایاب و گران شده است. در این شرایط موقعیتی پدید می آید که در آن حکیم هم چگونگی مواجهه ی طبقات مختلف مردم با این پدیده و هم تفاوت میزان آسیب پذیری آن طبقات از قحطی را به خوبی می نمایاند:

کی شود باز به نرخ گل اشنان گندم  
که ببرد آب رخ از گوهر عمان گندم  
شد ز اندیشه ی بی نانی جوجو دل من  
ز آن که کرده است مرا بی سر و سامان گندم...



ملخی خرد برآمد ز خراسان و بخورد  
ظالمان از جهت عبرت ایام چنین  
مشکل این است که آلا به زر و زیور و سیم  
نگذارند که یک دانه به محتاج رسد

بی محابا همه ی ملک قهستان گندم  
گرچه دارند در انبار فراوان گندم  
به فقیران نفروشد عوانان<sup>۱</sup> گندم  
گر بیبارد ز هوا ابر چو باران گندم

(ادب نامه، مقدمه ی دیوان: ۲-۱۳۱)

در جایی دیگر، خود را با بی نوایان و مظلومان هم دل و هم نوا می داند:

روا نیست من در شراب و کباب  
حرام است بر من شراب و طعام  
بکوشم دلی تا به دست آورم  
وزین بحر صیدی به شست آورم

بود مستحق بر در اندر عذاب  
به گردن گرفته ز مظلوم وام

(ادب نامه، مقدمه ی دیوان: ۱۳۲)

از سوی دیگر، نزاری نیز خود مورد ستم واقع شده و به اجحاف باغی از وی ستانده شده است:

مفلس و محتاج و فرومانده ام  
شاه علی باغی در بیرجند  
خرم و خوش باغ چه ای داشتم  
آن و جز آن چند ضیاع و عقار  
داخل باغی که همی ساخت کرد  
در عوض این همه باغی خراب  
داخل اینجو<sup>۳</sup> است مگر این ضیاع

فاقه عذابی است در او مانده ام  
از زر و باغ شرکاپی فکند  
نیست چنان باغ چه پنداشتم؟  
حق من از جانب میراث دار  
هیچ نه کنکاج<sup>۲</sup> نه پرداخت کرد  
داد به من بنده به سد پیچ و تاب  
لاجرم امروز نی ام بی صداع

(ادب نامه، مقدمه ی دیوان: ۱۳۴)

معرفی طبقات مستضعف در دیوان نزاری

از سوی دیگر، حکیم نزاری، با وصفی که در شعر زیر از دهقان می دهد، وی را نقطه ی مقابل طبقات فرادست نشانده، چهره ی انسانی وی را علی رغم تنگ دستی و رنج مدام اش چنین می ستاید:

مرا سرپنجه ی دهقان خوش آید  
کف دستش چو نعل پای اشتر  
ز حلق آرزومندان به اعزاز

کز آهن سنگ خارا می رباید  
مدام از دست رنجش خانمان پر  
ندارد لقمه ای و جرعه ای باز

۱-عوان، به معنای سرهنگ دیوان و مأمور دولت است.

۲- کنکاج، به معنای مشورت، کسب نظر و جلب موافقت و رضایت است.

۳- اینجو، به معنای زمین خالصه است.



گرش در خم بود یک جرعه باقی  
 ندارد جز فدای جام ساقی  
 که داند قدر دهقان جز نزاری؟  
 که عمرش از خدا خواهد به زاری

(ازهر و مزهر، مقدمه ی دیوان: ۱۳۳)

بنای عدل را وصفی نهادم  
 که کس ننهاده بود از نسل آدم  
 ستم گر را به دد تشبیه کردم  
 اگر بختش بود تنبیه کردم

(ازهر و مزهر، مقدمه ی دیوان: ۱۳۴)

این گرایش سبب می شد تا حکیم نزاری قهستانی نیز همچون حکیم ناصر خسرو قبادیانی «ظلم ستیزی و حمایت از مظلوم را» پیشه ی خویش ساخته و «جدال جویی و ایثار مقام و جاه و مال و جان بر سر عقیدت» و مردم دوستی و آشتی ناپذیری با قدرت های ستمگر را در آثار خود انعکاس بخشد (صفا، ۱۳۷۱: ۳۰۷):

آخرِ دورِ ظلم و بیداد است  
 که جهان در تزلزل افتاده است  
 روی ها در سجود بر خاک است  
 دست ها بر خدا به فریاد است  
 دلِ ظالم کجا و رحم کجا  
 بیستون بی خبر ز فرهاد است  
 گر جهان شد خراب باکی نیست  
 چون وطن گاهِ جغد آباد است  
 نیست یک آدمی به ده قصبه  
 که می آید آدمی با دست  
 همه ابلیس و دیو و عفريت اند  
 ز آدمی خود کسی نشان داده است؟  
 تکیه از جهل میکنند نادان  
 بر جهانی که سستنیاد است...  
 در چنین دور خاک بر سر آن  
 که بدین زندگی دلش شاد است  
 باده میخور نزاریا و مخور  
 غم دنیا که سربه سر باد است

(دیوان، ۱۳۷۱: ۲۰۶)

نامیدی از رفع نابرابری در اجتماع

چنین بینش بدبینانه ای از جهان و انسان را نمی توان جز در پرتو غیرتمندی و احساس مسؤولیت اجتماعی در برابر ویرانگری مهاجمان بیگانه فهم کرد و خطاست اگر آنها حاصل نوعی جهان بینی فلسفی و جهان شناسی ای فراگیر دانست. این سیاه بینی را می توان در جای جای اشعار حکیم مشاهده نمود:

جز به خلاف اهل دل سیر نمی کند فلک  
 قاعده نیست راستی این فلک خمیده را

(دیوان، ۱۳۷۱: ۴۷)

دوران شرّ و فتنه و طوفان حیرت است  
 ظلمت حجاب راه شد از شش جهات ما

(دیوان: (دیوان، ۱۳۷۱: ۱)

عاقبت قهر زمانه ظالمی را برگماشت  
 تا شد از بیداد او ملک وصال ما خراب



(دیوان، ۱۳۷۱: ۶۷)

شکلی کنید و دفعی بنشستن بلا را

زین قوم در خراسان آلا بلا نخیزد

(دیوان، ۱۳۷۱: ۵)

نیست چندان که درکشند به فَنخ<sup>۲</sup>از حبوبات در همه کِشمان<sup>۱</sup>

(دیوان، ۱۳۷۱: ۱۵۰)

اشخاص به خون خلق پرورده

و به حاکمان ستمگر زمانه اش چنین نهیب می زند:

تراج و قتال مقتدا کرده

ای خون کسان چو آب رز خورده

با خویشتن از بدایت آورده

میراث گذاشته ستمگاری

آری چه کنم نصیب خود هر کس

(مقدمه ی دیوان: ص ۲۰۱)

ستیز با نابرابری اجتماعی در پرتو خردگرایی

از تبعات گرایش اسماعیلی، علاوه بر تبعات سیاسی و اجتماعی ملازم آن، این بود که حکیم تعلق خاطری نیز به خردگرایی داشت. هرچند در باب اسماعیلی بودن وی اتفاق رأی وجود ندارد، در اشعار وی شواهدی به چشم می خورد که حاکی از گرایش او به این نحله است:

تیغی به تار مویی آویخته معلق...

مابین حق و باطل ضدیتی است مطلق

بشنو ندای دعوت زین داعی مصدق...

هر ظاهری که بینی بیاطنی نباشد

مورا به یک اشاره کردی در آسمان شق

مهر کسی است ما را در جان که وقت معجز

دانی کدام والی؟ شیر مصاف خندق

با لحم و دم ما شد مهر ولی مخمّر

(دیوان، ۱۳۷۱: ۷۴۸)

این التزام به خردگرایی سبب می شود که وی امور را به محک عقل بسنجد و در برابر نابسامانی ها سر

تسلیم فرود نیاورد:

هرچه جز از حق نکنم من قبول

باطل مطلق چو ندارد وجود

(دیوان، ۱۳۷۱: ۳۱۹)

و یا:

امتحان کردیم و احمق یافتیم

راستی! طاماتیان فضل را

نه در او سامان نه رونق یافتیم...

بُنگه تقلیدیان جستیم باز

۱- کِشمان: مخفف کِشتمان و به معنای زمین زراعت شده.

۲- فَنخ: دامشکاری؛ تورو تله که در آن خوردنی از برای فریب شکار نهند.



در دبیرستان جان بر لوح دل صورت فطرت محقق یافتیم

(دیوان، ۱۳۷۱: ۹۰۶)

این خردگرایی، گاه چنان برجسته و آشکار است که از سخن وی بوی سخن سعدی و فردوسی به مشام

میرسد:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| خرد چون کند دوستی با کسی     | که با دشمنان باشد او را صفا؟ |
| مدار از بدان چشم نیکی از آنک | شکر کس نخوردست از بوریا      |
| شبان بره آن به که دارد نگاه  | از آن سگ که با گرگ شد آشنا   |

(دیوان، ۱۳۷۱: ۳۱۸)

و یا:

|                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| ابر اگر آب زندگی ببارد | هرگز از شاخ بید بر نخوری |
| با فرومایه روزگار مبر  | کز نی بوریا شکر نخوری    |

(دیوان، ۱۳۷۱: ۳۱۹)

و یا:

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| سخن باطنی دارد و ظاهری     | بد و نیک را اول و آخری     |
| تو مردِ کدامی و اهلِ کدام  | نصیب خود ادراک کن والسّلام |
| جُعَل از گلستان ندارد نصیب | ز کُنّاس گند و ز عطار طیب  |

(دیوان، ۱۳۷۱: ۲۶۲)

و یا:

|                                  |   |
|----------------------------------|---|
| چرا ز فرقتِ هفتادوسه یکی ناجیاست | چگونه دوزخیاند آندگر دهودووشست <sup>۱</sup> |
|----------------------------------|---|

(دیوان، ۱۳۷۱: ۲۴۸)

و یا:

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| ای بس که امتان ز ره برده جهل را | دادند انبیا به بهشت انتظارها |
|---------------------------------|------------------------------|

(دیوان، ۱۳۷۱: ۶۱)

۳- نزاری همین معنا را در غزلی دیگر بدین شکل آورده‌است: «عجب چو هر سه و هفتاد اهل اسلام اند/ چگونه از سه و هفتاد اهل راه یکی است»؛ که یادآور این بیت خواجه ی شیراز است: «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه/ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».



این پرسش ها و تردیدها که حکیم پیش می کشد، جز با توسل به عقل قابل پاسخ دادن نیست و نزاری بدین وسیله از مخاطب خود می خواهد از جزمیت ها و تعصب های رایج زمانه فراتر رود. از سوی دیگر، همین نگاه عقل باورانه است که حکیم را وا می دارد تا راه اعتدال را از افراط ها و تفریط های رایج تشخیص دهد:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| گروهی گرفته ره فلسفه         | گروهی دگر مذهب معتزل        |
| علیالجمله هر کس به خود مذهبی | نهادند از یکدگر منفصل       |
| مقصر جدا گشته غالی جدا       | برون رفته از جاده معتدل     |
| ره راستان است و فرمانبران    | زری پاک و پاکیزه از غش و غل |

(دیوان، ۱۳۷۱: ۷۷۱)

و این، کاری است صعب و پرمخاطره که شجاعت و فضیلتی می طلبد سقراط وار که از عهده ی همه کس بر نمی آید و حکیم خود نیز البته از این مخاطره جویی آگاه است:

|                                 |                                   |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| اگر ز واقعه ی خود نفس زخم بر من | به کفر و زندقه فتوی دهند اهل مجاز |
|---------------------------------|-----------------------------------|

(دیوان، ۱۳۷۱: ۶۴۶)

و گاهی هم به خود زنهار می دهد که:

|                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| خود را به محیط در مینداز | زیرا که خلاص از او محال است |
|--------------------------|-----------------------------|

(دیوان، ۱۳۷۱: ۱۴۸)

انتقاد از زاهدان ریاکار

حکیم نزاری از جمله نخستین کسانی است که متوجه تعصب ها و آلوده دامنی زاهدان ریاکار شد و احتمالاً حافظ در این نوع نگاه وامدار نزاری است. یکی دیگر از کارهای صعب که حکیم بدان اقدام می کند، درافتادن با زاهدان ریایی و واعظان بی عمل است. بخش زیادی از اشعار انتقادی حکیم به همین امر اختصاص دارد و خود به سنتی تبدیل می شود که بعدها شاعران اندیشمندی چون حافظ آن را ادامه می دهند.

|                                    |                                  |
|------------------------------------|----------------------------------|
| دلّام ز خرّقه ی ناموس زاهدان بگرفت | مرید خُم چه عجب گر ز خانقاه بجست |
|------------------------------------|----------------------------------|

(دیوان، ۱۳۷۱: ۲۴۸)

و یا:

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| خرد را که می ننگ و نامش بسوزد | بده تا حلال و حرامش بسوزد    |
| به بدگفتن ما فقیه فسورده      | زبان در مکش گو که کامش بسوزد |
| مدام از پی ما چه تشنیع دارد   | بیا گو بخور تا مدامش بسوزد   |

(دیوان، ۱۳۷۱: ۴۶۶)





و یا:

اندیشه ی خویش و غم بیگانه نباشد  
ما را به جهان جز غم جانانه نباشد  
نه وعظ که ما را سر افسانه نباشد  
مردان نپسندند که مردانه نباشد

(دیوان، ۱۳۷۱: ۴۹۳)

در مذهب ما کعبه و بتخانه نباشد  
هرکس روشی دارد و رایبی و مرادی  
با ما سخن از چنگ و دف و مطرب و می گو  
ظاهر همه در مسجد و باطن به خرابات

و یا:

چه کند طاقت خورشید ندارد خفاش  
همه ادرار ربایند و همه وقف تراش  
هستم آزاد و نی ام بنده ی اسباب معاش

مشرکان دعوی توحید نکردندی کاش  
فقها بیپهده گوی اند و مشایخ فحاش  
من اگر چند نی ام زاهد و هستم قلّاش

(دیوان، ۱۳۷۱: ۶۷۰)

و یا:

رأی پرستان عبادت فروش

هیچ ندانند و همه مدعی

(دیوان، ۱۳۷۱: ۷۰۴)

و یا:

که ناحق از خود هر دم دلی بیازرده است  
همه حلال چرا این رخص که آورده است  
بر آن که تن به طعام یتیم پرورده است  
تو عفو کن به بزرگی که در سخن خرد است

(دیوان، ۱۳۷۱: ۱۹۵)

به حکم عقل حرام است نان و آب بر او  
به غیر خمر، زنا و ربا و غیبت و قتل  
هنوز لحم خنازیر خوردن اولی تر  
لطیفه های نزاری حقایق محض است

و گاهی هم آن ها را در تنگناهای گریزناپذیری قرار می دهد:

گر غلامی پخته باشد خواجه خام  
خواجه ناقص باشد و کامل غلام  
و او نه، نزدیک خرد کامل کدام  
بر غلام از چه حرام آمد مدام  
من غلام آن غلامم والسلام

(دیوان، ۱۳۷۱: ۷۹۱)

از فقیه این جا سؤالی می کنم  
بایدش گفتن ضرورت در جواب  
پس اگر لالای او می می خورد  
مال ایتام از چه شد بر وی حلال  
بر نزاری گو ملامت می کنید



و گاه نیز بدین گونه فریادش را بر سر آنان فرود می آورد:

مرا به فخر بود طوق فقر در گردن  
خطا بود به نعیم خسان طمع کردن  
ز لحم خوک غذا ساختن بسی بهتر  
که جان و تن به طعام یتیم پروردن  
به گلخن از پی نان ریزه راستی به از آن به ظلم، طاق و رواق از فلک برآوردن  
ز بار فاقه تن آزرده باش و دل خسته  
روا مدار کسی را ز خود بیازردن  
محاسب دگرانی به وقت داد و ستد  
حساب کن که چه خواهی برای خود بردن  
بس است مظلومه ی بی گناه مورچه ای کجا بری به شتروار بار بر گردن  
دل از حیات مجازی بر آر از آن اندیش  
که عاقبت به ضرورت ببایدت مردن

(دیوان، ۱۳۷۱: ۹۷۳)

و یا:

بیار باده به من ده که توبه بشکستم  
اگرچه من ز الست ازل چنین مسکستم  
ز بام گنبد نه تشت آسمان غرور  
فرو فتادم و تاس وجود بشکستم  
کلاه تقیه و دستار زاهدی از سر  
فرو نهادم و زنار بر میان بشکستم  
اگر تمامت خلق جهان ز من ببرند  
چه باک دارم از آن چون به دوست پیوستم

(دیوان، ۱۳۷۱: ۸۰۶)

در تمام ابیات فوق، اعتراض گاهی به شکل مستقیم و گاه بطور غیر مستقیم و طنزی نمایان است. به نظر می رسد شاعر بسیاری از انحرافات اجتماعی و پیدایش نابرابری ها را به فضای آلوده ی جامعه و سو استفاده متشرعان دروغین از ناآگاهی اقشار ضعیف و محروم مرتبط می داند.

### نتیجه گیری

بحث نابرابری های اجتماعی از اساسی ترین مباحث علم جامعه شناسی است؛ اندیشیدن به تبعیض و نابرابری توسط شاعران اندیشمند و دلسوز در ادبیات فارسی زمینه فراهم آوردن بسیاری از ابیات و اشعار گردیده است. از جمله این شعرا، حکیم نزاری است که مصادیق نابرابری های اجتماعی را در قالب شعر به نمایش در آورده است؛ که از نظر بعد عاطفی واقعاً قوی و محکم هستند و ونیز جوششی بودن و مصنوعی نبودن در آن ها موج می زند و از این رو قابل بررسی و تحلیل هستند.

نزاری با این که خود از جمله مرفهین جامعه بوده است، اما هرگز از مردم فاصله نگرفته و در شعر خود هم دردی و شفقت نسبت به دهقان و کل اقشار زحمت کش جامعه را نشان داده است بسیاری از اشعار نزاری بازتاب شرایط موجود در جامعه آن زمان است. شخصیت او به گونه ای است که وی هرگز نمی تواند از بی



عدالتی ها و ظلم و ستمهای طبقه حاکم به آسانی عبور کند و قطعاً همین نگاه و طرز فکر و انتقاد از نابرابری ها در بیرون رانده شدن وی از دربار و تبعید وی نقش داشته است. شاید ذهن بیدار و نگاه مردم مدارانه ی نزاری نتیجه ی اوضاع و احوال خراب مردم در دوران خونین و فاجعه بار مغول باشد، که حکیم تماماً شاهد این ویرانگری ها بود. وی با شهامت و شجاعت بی نظیر به افراد مشهور و طراز اول جامعه مانند قاضی ها و محتسبان و حتی دانشمندان درباری می تازد و آنان را مورد نکوهش قرار می دهد.

در پایان باید گفت خواننده ی اشعار حکیم نزاری، متوجه رگه های ستیز وی با نابرابری های اجتماعی خواهد شد، طبقات ضعیف اجتماعی و عدم تحرک و پویایی در جامعه و تثبیت موقعیت فرداستی و فرودستی اجتماعی، مسائلی است که در شعر وی موج می زند.

### فهرست منابع و مآخذ

- جوئل، شارون (۱۳۸۹) ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. چاپ هشتم. تهران: نی.
- دفتری، فرهاد (۱۳۸۶). *تاریخ عقاید اسماعیلیه*. ترجمه هیفردون بدرهای، تهران: فرزانه روز، چاپ پنجم.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات در ایران* (جلد سوم، بخش دوم). تهران: فردوس، چاپ هشتم.
- مساواتی آذر، مجید (۱۳۷۲) مبانی جامعه شناسی. چاپ اول. تهران: احرار
- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۱) تصحیح انتقادی دکتر مظاهر مصفا. انتشارات علمی (جلد اول).
- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۳) تصحیح انتقادی دکتر مظاهر مصفا. نشر صدوق (جلد دوم).
- نزاری قهستانی (۱۳۸۵). *مثنوی روز و شب*. تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران: نشر نی، چاپ اول.